

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

فرستنده: دیپلوم انجنیر نسرین معروفی \*

شاعر: نامعلوم

۱۹ سپتمبر ۲۰۱۲

## حماسه شعله ها

تو ای همرزم و همزنجیر و همسنگر  
سر از دامان پندار سیاه خویشتن بردار  
مگر از دشنه خونریز دژخیمان  
مگر زین روسپی خوبان بد گوهر  
هراسی در نهانگاه روان خویشتن داری  
مگر مینای روح از شرنگ ترس لبریز است؟  
گناه است اینکه می گوئی  
افق تار است و شب تار است و ره تار است و ناهموار  
امید پیشتازی نیست در این راه ظلمت بار  
تو ای همرزم و همزنجیر و همسنگر نمی دانی  
که جاویدان نباشد این سیاهی و این فسونکاری  
ندارد پایه دیرندگی اورنگ اهریمن  
سر آید این شب تاریک و غم گستر  
و در پایان این شب این شب خاموش و هستی سوز  
و در فرجام این تاریکی تلخ و روان فرسا  
بر آید آفتاب سرخ از خاور  
تو تنها نیستی در سنگر پیکار  
تو تنها نیستی رزم آزما با دیو مردمخوار  
کز هر گوشه گیتی

که از هر کارگاه و روستا و شهر  
نوای کارزار و بانگ رستاخیز می آید  
تو هم برخیز و با رزمندگی پیکار خونین را پذیرا شو  
به سوی مرگ هستی ساز دشمن سوز پویا شو  
مگر ای همروهمرزم همزنجیر و همسنگر نمی دانی  
که در این دشت و این صحرا  
در این وادی که بران بالهای مرگ خونین سایه گسترده  
در این پهنا  
که مرغان بر فراز شاخسارانش سرود رنج می خوانند  
در این کشتی که آن ناخدایان فسون گستر  
به سوی ساحل بیداد می رانند  
در این دریای موج آگین و طوفانزای غمهای توانفرسا  
که اندر کارگاهانش  
روان رنجبر در کوره بیداد می سوزد  
که اندر روستاهای تهی از سبزه و آبش  
که اندر دشتهای خشک و سوزانش  
دل برزیگران چون نخله های تشنه صحرا  
بود در آرزوی قیرگون ابری  
که از آن بر درخشد آتش و تند بارانی فرود آید  
به سوی نُست چشم روستائی پیر مردانی  
که زخم تازیانه پشت شان را کرده همچون کشتزاران پر شیار و چین  
و چشم مادران بینوا کاندل دل شبها  
برای کودکان خویشتن  
این سبزه های باغ رنج افسانه می گویند  
و چشم رهنوردانی که با رنجها بر دوش و دل پر جوش و لب خاموش  
در این دشت و دامان راه می پویند  
و چشم ژرف بین قهرمانان که اندر گوشه های تار زندانها  
به پا زنجیر ها و بند های آهنین بر دست عمری زنده در گوراند  
که تا برخیزی و زنجیر ها را بشکنی و بر فرازی  
پرچم آزادگی و برفروزی آتش  
تا این خسان این ناکسان در آن بسوزند

\* این شعر را از جزوه "مجموعه ای از اشعار" که به وسیله "اتحادیه عمومی محصلان افغان در خارج کشور" به تاریخ دهم اکتوبر ۱۹۷۸ به نشر رسیده بود، برای شما خوانندگان ارجمند پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" انتخاب نمودم، تا:

۱ از سراینده آن اگر نشانی وجود داشته باشد، دوستان لطف نموده وی را معرفی دارند، تا حد اقل بر مبنای همین یک پارچه شعرش از وی قدر دانی نموده بتوانیم.

۲ - در چنین فضائی که که برخی از روشنفکران پر مدعا؛ ضعف، جبن، ناتوانی و بی ایمانی شان را در پناه شرایط و اوضاع وخیم حاکم می خواهند بیوشانند، پیامی از مبارزه رسانیده باشیم

۳ - و از همه مهمتر، باری به خود آئیم و ببینیم که گذشت زمان ما را از کجا به کجا کشانیده است

نسرین معروفی